

«دمکراسی» و اتحادهای جمهوریخواهان – یاسمین میظر

این نوشته عمدتاً ترکیبی از متن دو سخنرانی در سمینار اتحاد چپ ایرانیان واشنگتن و در کانون دوستداران فرهنگ ایران . واشنگتن است که با برخی تغییرات و یادداشتهای تکمیلی منتشر میگردد.

مدتی است بحران سیاسی در منطقه و چشم انداز «تغییر رژیم» در ایران به بحث پیرامون جایگزینی حکومت اسلامی اهمیت ویژه ای داده است. از آنجا که مدافعان جمهوری اسلامی (چه از نوع امروزی آن و چه از نوع «جمهوری اسلامی دمکراتیک») روزبه‌روز تقلیل میروند و مدافعان مشروطیت در داخل ایران آبرو و محبوبیت چندانی ندارند این نوشته به آلترناتیوهای جمهوریخواه میپردازد. این اتحادها عمدتاً خود را با سه شعار، جمهوری، دمکراسی و سکولاریسم (منشور ۸۱ ، بیانیه اتحاد جمهوریخواهان ایران ...) معرفی میکنند. از اینرو بررسی این شعارها در موقعیت سیاسی اقتصادی دوران کنونی و در عهد جنگهای امپراطوری، بررسی شیوه پیشنهادی این آلترناتیوها برای کسب یا انتقال قدرت از اهمیت ویژه ای برخوردار است.

جمهوریت

از معجزات کشور ماست که حتی در تعریف مقوله های نسبتاً ساده ای چون «جمهوریت» و «سکولاریسم» ما با چند نوع تعریف و تعبیر روبرو هستیم و این نوشته کوششی برای برخورد به یکی دو مورد از این تعاریف است.

۱. اتحاد جمهوریخواهان ایران که به نظر میرسد نوعی سازش با بخشهایی از جمهوری اسلامی را نیز میسر میدانند و در هر صورت از سناریو «سرنگونی» نگران هستند و به گذار مسالمت آمیز تاکید دارند از اینرو اگرچه از «سکولاریسم» صحبت میکنند، سابقه طولانی بسیاری از مبتکران و مدعیان رهبری این «اتحاد» در دفاع از جمهوری اسلامی چه در دوره کشتارها و سرکوبهای خمینی و چه بعد در دفاع از «اصلاح طلبان» درون حاکمیت ، ناپاوری های خاص خود را همراه دارد. علاوه بر این تاکید بیانیه «برای اتحاد جمهوریخواهان» در جدا کردن ولایت فقیه و دستگاههای وابسته به آن (به مثابه دشمن اصلی) از بقیه ارگانهای حاکمیت جمهوری اسلامی ، تاکید بر «آشتی ملی» باعث شده دو اتحاد دیگر جمهوریخواه در تعیین اختلاف خود با این اتحاد بر «سرنگونی جمهوری اسلامی» به مثابه پیش شرط «سکولاریسم» پافشاری نمایند.

۲. جمهوریخواهانی که اگرچه سرنگونی جمهوری اسلامی را میخواهند، نوعی همکاری یا سازش با مشروطه خواهان را میسر میدانند و ظاهراً متوجه تناقض بین جمهوری و سلطنت نیستند. شاید از اینرو است که دو جمع دیگر «جمهوریخواه» مجبورند به نوعی خود را در تمایز با این جمهوریخواهی تعریف کنند. (۱)

۳. جمهوریخواهانی که بر مخالفت با مشروطه سلطنتی و سرنگونی جمهوری اسلامی تاکید دارند خود را (مصاحبه ها با برگزار کنندگان سمینار پاریس ۵-۶ ژوئیه) مدافع «جمهوری لائیک، دمکرات و مستقل» میدانند. (۲) (۳)

توضیح تفاوتهای این درکها و بحثها از مقوله «جمهوریخواهی» برای خارجیان یا کسانی که به تاریخچه گرایشهای سیاسی ایرانی آشنا نیستند کار ساده ای نیست ، اما در حین اختلافها باید به نکات مشترک جمهوریخواهان (حداقل آن دو بخشی که تا به امروزی منشوری منتشر کرده اند) نیز اشاره کرد. استفاده از سه واژه «دمکراسی» ، «سکولاریسم» و «جمهوریت» با تعاریفی کلی و اکثراً بری از هر محتوای جدی مدتها است در «اپوزیسیون» ایران تکرار میشود. «اتحاد جمهوریخواهان ایران» و مدافعان «منشور ۸۱» چند فرضیه از جمله برتری «نظام سرمایه» ، «پیروزی سرمایه و شکست سوسیالیسم» را آنقدر تکرار کرده اند که این شعارها باورشان شده است، البته از آنجا که قبله گاه طیفی از این مدافعان تغییر از بالا ، یعنی اتحاد جماهیر شوروی دیگر در صحنه سیاسی نیست، این طیف و دیگر گرایشهایی که مبارزات طبقاتی و مبارزه اقلیت های ملی ساکن ایران را هیچگاه قبول نداشتند فرصتی یافته اند تا مدعی دفاع از دمکراسی هم بشوند! این جمع چپ یا هر کس که به مبارزه طبقاتی یا مبارزه ملی در ایران اشاره کند را به «افراطی» ، «سنتی» «بی تجربه» ، «ایدئالیست» .. بودن، متهم میکنند (۴). هر دو جمع مردم ایران را به صبر و تحمل برای به قدرت رسیدن جمهوری مورد نظرشان دعوت میکنند تا پس از کسب قدرت از «طرق» دمکراتیک مسائل اجتماعی را حل کنند. فرضیه اصلی مورد قبول هر دو جمع این است که دوره انقلابهای اجتماعی به پایان رسیده و صدور دمکراسی توسط ایالات متحده و دیگر کشورهای سرمایه داری پیشرفته، میسر و مطلوب است، پس باید به استقبال آن رفت. طبیعی این نوع فرضیه پسا مدرن مدافعانی در میان «توابعان» جمهوری اسلامی و مبلغین نظام مشروطیت نیز دارد.

مبتکران این منشور ها و ائتلافها یا هیچگاه به مبارزه طبقاتی اعتقاد نداشتند (گرایشهایی از اکثریتی ها ، توده ای ها ، جبهه ملی ها ..) و معامله و چانه زدن در بالا ، با صاحبان و مدعیان قدرت تنها شیوه کار قابل درکشان است یا چپهای

سابق هستند که اکنون به درجات متفاوتی از گذشته خود نادم بوده، بطور کلی دیگر به مبارزه طبقاتی، مبارزه از پایین اعتقادی ندارند اما به سنت گذشته خود را همچنان «پیشاهنگان» نجات ملت میدانند و متوجه نیستند چنین عملکردی چندان هم «نوآورانه» نیست.

توهم دیگری که این «مدعیان» آترناتیو شدن مشترکا به آن مبتلا هستند اهمیتی است که برای خود و هممنظرانشان به مثابه نمایندگان نظری مردم ایران قائل هستند. جالب است که همه این نیروها به سابقه طولانی دیکتاتوری در ایران اشاره میکنند ولی از اینکه خود را نمایندگان فکری مبارزات چند سال اخیر بدانند ابایی ندارند و با نوعی پدرخواندگی بر جنبش، انتصاب خویش به مقام «نماینده ملت» را توجیه میکنند و نامشان به لیست طولانی مدعیان جایگزینی حاکمان کنونی اضافه شده است.

دمکراسی

در میان تعاریف بیشمار از آزادی و دمکراسی، به نظر من این نقل قول از «نوام چامسکی» اهمیت ویژه ای دارد: «آزادی بدون داشتن فرصت، هدیه شیطان است و ممناعت از ایجاد چنین فرصتهایی، جنایت است. (۵)

واضح است در گفتمان امروزی پیرامون آزادی و دمکراسی در کشور ما اشاره به اهمیت «فرصتها» نتنها فراموش شده که طرح آنها گناه کبیره است. اما واقعیت این است که در کنار خواست برای دستیابی به حقوق و آزادیهای سیاسی، اکثر قریب به اتفاق مردم ایران خواستهای اجتماعی اساسی نیز دارند که دستیابی به آنها پیش شرط ایجاد «فرصتهای» مناسب برای بهره گیری از «دمکراسی» به شمار می رود و به فراموشی سپردن این خواستها حقا جنایت است.

فرخ نگه دار در دفاع از «اتحاد جمهوریخواهان» ایران مینویسد: «ما دمکراسی می خواهیم و این نخستین و مهمترین بنیان ارزشی ماست». بدیهی است پس از چندین دهه دیکتاتوری این حداقل خواست اکثریت مردم ایران است اما برای پاسخگویی به این خواست باید پرسید که در این مرحله از رشد سرمایه آیا استقرار دمکراسی پیشنهادی جمهوریخواهان ایران که همانا پارلمانتاریسم است در چهارچوب نظام اقتصادی موجود میسر است یا نه؟ آیا رعایت مفاد «بیانیه دفاع از حقوق بشر» که در رئوس برنامه ای این مجامع مطرح شده (مثلا اصلی که از حق آحاد جامعه برای دستیابی به آموزش برابر یاد میکند، حق کار ...) در اوضاع اقتصادی ایران، پس از استقرار جمهوری مورد نظر این مجامع میسر است یا نه؟

در داخل ایران ترم هایی چون دمکراسی اشتراکی، حکومت از پایین، نفی درکی که شرکت در انتخابات را با دمکراسی یکی میدانند رایج است و مدافعان بیشمار دارد. پس صحبت از پارلمانتاریسم قرن نوزده و بیست چندان هم نوآوری نیست.

اما نگرانی من از سو استفاده این «اتحادها» از ترم دمکراسی فراتر ازینها است. اگرچه امروز جنبه های «مذهبی» دیکتاتوری جمهوری اسلامی مورد اعتراض اکثر مردم است، یکی از دلایل اساسی دیکتاتوری چه در دوره سلطنت و چه در دوره دولت اسلامی سرکوب اعتراضات برابری طلبانه بخشهای مختلف کارگران و زحمتکشانشان، مقابله با حاشیه نشینان، روستائیان .. بوده است. باید یاد آور شد که علاوه بر جنبه های آشکار دیکتاتوری مذهبی، سرکوب و اختناق از اولین سالهای پس از قیام بهمن ریشه در برخورد دولت موقت و بعد از آن دولتهای جناحهای مختلف جمهوری اسلامی از جمله بخش به اصطلاح اصلاح طلب آن به مبارزات طبقاتی مردم ایران و خلقهای تحت ستم داشته است. از آنجا که هیچیک از جوانب گوناگونی که زمینه ساز این اعتراضها بود نتنها از بین نرفته (بلکه در مواردی صد چندان شده است، مثلا اعتراضهای کارگری اینبار نه فقط برای حقوق و درآمد بهتر بلکه برای حق کار، علیه گسترش فقر و حاشیه نشینی ..)، اعتراضهای زنان برای دستیابی به برابری، خواستهای ملل تحت ستم ...) به نظر میرسد سیاست استبدادی دولت آینده مدافع سرمایه در ایران اجتناب ناپذیر باشد.

البته عده ای معتقدند تغییر حاکمیت از بالا بدون خونریزی، انتقال قدرت از جناحی از سرمایه به جناحی دیگر همه مسایل را حل خواهد کرد. طرح چنین راه حلهایی (جدا از اینکه توانان یا مدافعان سابق جمهوری اسلامی تا چه حد «دمکرات» شده اند) توهم آفرینی است. دست نخورده ماندن ارگانهای سرکوب دولتی در چنین انتقالی که به ظاهر ایدئال و کم دردسر می آید آماده کردن زمینه های دیکتاتوری بعدی است و مردم ایران پس از دو دهه مبارزه علیه این رژیم و چندین دهه مبارزه علیه سلطنت حق دارند انتظارات بالاتری داشته باشند.

مدافعان «دمکراسی» در چهارچوب نظام اقتصادی موجود در ایران باید پاسخ دهند که با خواستهای اکثریت مردم ایران برای دستیابی به حقوق اولیه اجتماعی در روزها و هفته های پس از «سرنگونی» یا «انتقال» حکومت چگونه برخورد خواهند کرد؟ در «عکس العمل» به اشتغال کارخانه های توسط کارگران بیکار شده یا توسط کارگرانی که سالهاست حقوق نگرفته اند چه برخوردی «دمکراتیک» است (حل مسئله اشتغال پیشکششان باشد)، در برابر طغیان اقلیتهای ملی برای جدایی چه عکس العملی نشان خواهند داد. آیا واقعا آنگونه که در مناظره های شفاهی مطرح میکنند مبارزه طبقاتی را از تصورات

چپ و مبارزه ملی را از توطئه های خارجیان میدانند؟ از این آقایان باید پرسید در برابر خواسته های برابری طلبانه زنان ایران جز قول تصویب لایحه رفع تبعیض جنسی، که نمونه هایی آن در صدها کشور موجود است و به رفع تبعیض و برابری نیانجامیده، چه طرحی دارند؟ برای من پاسخ به سوالهای بالا از هم اکنون مثل روز روشن است. ارتش برای حفظ «امنیت ملی» به کردستان، خوزستان، ترکمن صحرا یا هرمنطقه دیگری که ملیتی خواست خودمختاری یا احياناً جدایی را مطرح کند گسیل خواهد شد، سازمانها، گروههای سیاسی مدافع «حق ملل در تعیین سرنوشت خویش» غیر قانونی اعلام خواهند شد چرا که باید «امنیت ملی و تمامیت ارضی» به خطر نیافتد، پلیس و نیروی انتظامی برای در هم شکستن کارخانه ها و کارگاههای اشغال شده توسط کارگران فرستاده خواهد شد تا با تنبیه نیروی کار «رونق اقتصادی» در دموکراسی تصویری میسر شود. اگر بی خانمانهای بی شمار و حاشیه نشینهای تهران و شهرهای بزرگ قیام کنند، که حتما خواهند کرد، مسئله اشغال خانه های خالی مطرح شود (هم آنگونه که در روزهای اول قیام بهمین مطرح شد) نیروی انتظامی در دفاع از مالکیت خصوصی هرنوع سرکوب را مجاز خواهد شمرد و اینبار نه در دفاع از اسلام که در دفاع از جمهوریت زمینه های دیکتاتوری جدیدی را آماده خواهد کرد. آیا دموکراتهای «مدافع حقوق بشر ما» به سازمانهای سیاسی و نشریاتی که در گیر گزارش دهی و سازماندهی این حرکات اعتراضی باشند اجازه فعالیت سیاسی خواهند داد؟ آیا غیر از این است که حتی اگر برخی از هواداران این بینش صادقانه پی دفاع از «دموکراسی» باشند، دولت جمهوریخواهان با اتکا به دهها بهانه قابل پیش بینی «حفظ امنیت ملی» «موقعیت ویژه جغرافیائی»، «خطر حمله خارجی»، «حفظ ثبات ملی» ... سرکوب نیروهای مخالف را در راس وظایف خود قرار خواهد داد. آیا غیر از این است که به زنان ایران توصیه خواهند کرد برای دستیابی به برابری واقعی صبر و تحمل داشته باشند؟

اگر دوستان یادشان باشد اولین سرکوبهای جمهوری اسلامی هم از اینجا شروع شد و تازه پس از آن بود که این «جمهوری» دیکتاتوری مذهبی خود رابه صورت عریان پیاده کرد. لشکر گشی به کردستان، به توپ بستن مردم خوزستان، حمله به کارخانه هایی که کارگران قصد کنترل تولید و توزیع را داشتند در اولین ماههای حکومت بازرگان شروع شد. از اینرو بدبینیهای من پیرامون «دموکراسی» پیشنهادی این جمع ربطی به ارزیابی ام از نیت طیف گسترده «جمهوریخواهان» ندارد. منطق حرکت سرمایه در سطح جهان و در ایران در این مرحله از رشد خود سناریو دیگری، جز نوعی حکومت استبدادی در دفاع از منافع سرمایه را غیر ممکن کرده است.

از آنجا که علل بنیادی سرکوب و اختناق در کشور ما تنها محدود به ویژگیهای حکومت مذهبی بیست و چند سال اخیر نیست، از آنجا که جنبه های گوناگونی از این سرکوب لازمه های حفظ نظام اقتصادی موجود هستند، دستیابی به سطحی ترین نوع «دموکراسی» در ایران بدون برخورد قاطع با نظام جهانی سرمایه، که بخش جدایی ناپذیری از آن حکومت سیاسی و اقتصادی سرمایه در ایران است، غیر ممکن میباشد. البته «چپ های» سابق ما که از مبارزه برای سوسیالیسم ناامید هستند از ارائه راه حل های «واقعیین و عملی» ابایی ندارند، بیچاره، مردم ایران که تا چشم به هم بگذارند، شاهد شکلگیری استبداد جدیدی خواهند بود که این بار زیر شعار «لانیست» «جمهوریت» و «دموکراسی» نه اسلام میگوشتد به نظام اقتصادی حاکم و نابرابری های ذاتی آن مشروعیت بخشد.

رویای تعدیل تفاوت های طبقاتی در چهارچوب نظام سرمایه

اگرچه جمهوریخواهان تا آنجا که بتوانند از پاسخ به مسائل اقتصادی اجتناب میکنند، راه حل هایی که اینجا و آنجا مطرح میشود از جمله تعادل درآمدها را باید در چهارچوب نظام اقتصادی دوران ما بررسی کرد. امروزه حتی در اروپای غربی، در این مرحله از رشد سرمایه جهانی و مونوپول شدن آن، کمتر کسی از سوسیال دموکراسی، دولت رفاه و تعدیل طبقاتی صحبت نمیکند. حزب کارگر انگلیس ۶ سال است در قدرت سیاست نئولیبرالی، خصوصی سازی، از بین بردن دولت رفاه را برنامه اقتصادی خود کرده است، دولت سوسیال دموکرات سوئد کارنامه درخشانتری ندارد. این دولتها درحیطه سیاسی هم راهی جز دنباله روی از محافظه کارترین حکومت جمهوریخواه نئوکنسرواتیو در ایالات متحده ندارند. دورانی که بخشی از سرمایه پیشرفته، آنهم دراروپای غربی میتوانست با بهره گیری از شرایط تاریخی اقتصادی ویژه ای، در دوره ای کمتر از دوده، سیاستهای «سوسیال دموکراتیک» پیاده کند مدتهاست به پایان رسیده است ولی «جمهوریخواهان» ما به این مراحل هم نمیرسند. در ایران نمیشود هم طرفدار «جهانی شدن سرمایه و ادغام هرچه بیشتر اقتصاد کشور در چنین نظامی بود، مدافع «تعدیل ساختاری» بود و درعین حال از «تعدیل تفاوت های طبقاتی» صحبت کرد! چه کسی باور دارد که اقتصاد ایران با این وضع نابسامانش با بیش از ۱۸ میلیارد دلار قرض به سازمانهای جهانی، با صدها هزار کارگر که بین چند ماه تا بیش از ۳ سال است حقوقی دریافت نکرده اند میتواند شرایط بانک جهانی، صندوق بین المللی پول و سازمان تجارت جهانی را دنبال کند و همزمان به خواستها و مطالبات جوانان برای آموزش عالی رایگان و حق کار پاسخ دهد؟ ادعای این جمع برای آشتی دادن نئولیبرالیسم و سوسیال دموکراسی از شوخی های تلخ دوران ماست.

شیوه های جایگزینی جمهوری اسلامی

یکی از موارد مورد بحث جمهوریخواهان ایران شیوه جایگزینی است. از آنجا که نیروی عمده «اتحاد جمهوریخواهان ایران» را کسانی تشکیل میدهند که تا چندی پیش از مدافعان سرسخت «اصلاح طلبی» در حاکمیت جمهوری اسلامی بودند و از آنجا که این جمع همچنان به تغییر و تحولات درون جناحهای اصلاح طلب امید دارند، در پلاتفرم و در بحثهای خود برخلاف نظر اکثریت مردم ایران همچنان از «سرنگونی جمهوری اسلامی» صحبتی نمیکند و از گذار مسالمت آمیز دفاع میکنند. البته روشن نیست این گذار مسالمت آمیز چگونه صورت خواهد گرد. آیا رهبران جمهوری اسلامی داوطلبانه قدرت را تحویل «اتحاد جمهوریخواهان ملی» خواهند داد و کشور را ترک خواهند کرد یا نظام جدید در مشارکت با «دوران‌دیشان» اصلاح طلب در حاشیه جمهوری اسلامی شکل میگیرد یا ... برخی از این جمع سرنگونی طلبی را مترادف دفاع از «خشونت» بی منطق میدانند و اینجا و آنجا هم صدا با «کاخ سفید»، «خشونت طلبی شرقی» ها را ژنتیک یا خصوصیتی منطقه ای میدانند (۶) اما یک نکته واضح، این آقایان بیش از هر چیز از آنجا با «سرنگونی»، «قیام»، حرکت انقلابی ... مخالفند که نتیجه قیامهای توده ای قابل پیش بینی نیست. به عبارت دیگر این جمع سخنان بازرگان را که در ارزیابی از قیام بهمن میگفت، باران میخواستیم، سیل آمد خوب به خاطر دارند و میدانند اگر ارگانهای سلطه دیکتاتوری دولت، در پروسه یک قیام یک سرنگونی انقلابی، ولو برای چند روزی تضعیف شوند، پیش بینی عواقب آن مشکل است، «کنترل» مبارزات میسر نیست و چه بسا توده ها در پیگیری خواستهای اقتصادی خود پس از سرنگونی این حاکمیت مبارزه را برای دستیابی به دموکراسی و الا تر برابری و دخالت در سرنوشتشان ادامه دهند. به عبارت دیگر خصلت محافظه کار این جمع از جمهوریخواهان است که آنها را از صف اپوزیسیون ایران جدا میکند و در مرحله کوتاهتری این بخش از جمهوریخواهان را وادار به صفتبندی علیه مبارزات مردم ایران خواهد کرد.

اما پس چه سرنگونی

اگر از مبارزات جاری در ایران شروع کنیم و ببینیم مردم چه میگویند و چه میخواهند میبینیم این مبارزات از جنبه هایی ادامه مبارزات سالهای آخر دهه ۵۰ علیه دیکتاتوری سلطنتی است اگر چه واضح است در دو دهه اخیر و خصوصا در چند سال اخیر حرکتهای اعتراضی و ویژگیهای خاصی پیدا کرده است چرا که دخالت دین در همه عرصه های زندگی خصوصی و اجتماعی انزجار اکثریت قریب به اتفاق مردم علیه دولت مذهبی را به حد انفجار رسانده است. علاوه بر دو خواست مبارزه علیه دیکتاتوری و مذهب مبارزات مردم ایران خواستهای برابری طلبانه در عرصه اقتصادی اجتماعی با خود دارد که اینها همچون مبارزه علیه دیکتاتوری از سالهای قبل از به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی باقی مانده است. شکل امروزی این مبارزات عبارتند از: مبارزه برای حق کار (در کشوری که دولت قبول دارد بالای ۱۶ در صد جامعه بیکار است و رقم واقعی به مراتب بالا تر است)، علیه خصوصی سازیها - چه در سطح کارخانه ها که فجایع خاص خود را در گسترش فقر و بدبختی بدنبال داشته است و چه در سطح بیمارستان ها، چه در آموزش عالی. در دو - سه سال گذشته روزی نبوده است که کارگران در اعتراض به عدم پرداخت حقوق و دستمزدشان، در دفاع از حق کار دست به تحصن، پیاده روی، اشغال کارخانه ... نزده باشند. مبارزات زنان نه فقط برای برابری در قبال قانون بلکه برای برابری در همه عرصه های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی است که پیش فرض آن حق کار و دستمزد برابر برای کاربرابر است. مبارزات جوانان نه تنها علیه دیکتاتوری مذهبی بلکه برای تامین حق کار، حق مسکن، آموزش عالی ... است، این جنبه از مبارزات مردم ایران تنها علیه دیکتاتوری مذهبی نیست بلکه نظام سرمایه در ایران (حتی اگر تصور کنیم در عصر جهانی شدن سرمایه بدون دیکتاتوری عمل کند. که تجربه همه کشورهای پیرامونی خلاف آنرا نشان میدهد) قادر به پاسخگویی به این جنبه مهم و تعیین کننده از مبارزات مردم نیست. پس علل دیکتاتوری در جمهوری اسلامی را باید به دو بخش تقسیم کرد. ۱. حکومت مذهبی. سلب آزادیهای فردی. منع تفریح ... ۲. مسایل اقتصادی، ناشی از روند حرکت سرمایه در عهد ما. اعتراضها به خصوصی سازیها، بیکارسازیها، نداشتن مسکن مناسب اعتراض در برابر گسترش فقر و بدبختی. این مسایل را با تغییر حکومت در بالا، با جایگزین کردن دولت مذهبی با دولت «ملی» نمیشود حل کرد. (علاوه بر این باید بر خواستهای به حق ملیتهای ساکن ایران اشاره کرد که مطالبات ویژه خود را دارند و چالشهای جدیدی در برابر دولت جدید مطرح خواهند کرد)

اما پس چه سرنگونی و چه آلترناتیوی. امروزه بحثهایی که در جهان در مقابله با سیاستهای خانه مان بر انداز سرمایه مطرح است با نسخه های حزبگرا، دیکتاتوری طلب و واپسگرایی چپ سنتی فاصله ای عمیق دارد. من هم به عنوان یک فعال چپ در ایران مدافع گسترش هر چه بیشتر مبارزات مردم مبارزات طبقاتی، آزادی طلبانه و رهایی بخش عناصری که در بالا به آنها اشاره کردم هستم، مبارزاتی که از پایین ارگانهای خود گردان کنترل سیاسی اقتصادی را برای مقابله، برای مقابله با خطر جدی حضور نیروهای نظامی ایالات متحده در منطقه مقابله با دولت ارتجاعی مذهبی کنونی و احیانا دولت بعدی سرمایه سازماندهی کنند. چنین ارگانهایی، که حتما بری از خط و دید ایدیولوژیک، با هدف تامین دموکراسی و برابری ایجاد میشوند

تنها تضمین برای آینده ای بهتر هستند. هر قدر چنین ارگانهایی که به صورت نطفه ای هم اکنون در ایران شکل گرفته اند، گسترده تر باشند، هر قدر دخالت ما چپها در داخل و خارج از کشور بیشتر در حد دفاع و تقویت آنها و نه در «پیاده کردن» خطمان باشد، تضمین ایجاد حکومتی انسانی در جایگزینی بربریتی که سرمایه جهانی امروز برای ما به ارمغان آورده میسر است، حکومتی که بر ارگانهای اقتدار کارگران، مزد بگیران و زحمتکشان یعنی اکثریت جامعه استوار باشد.

اتحاد، وحدت کلمه و جبهه های ضد دیکتاتوری

- اتحاد جمهوریخواهان ایران و مدافعان منشور ۸۱ علاوه بر این ادعا دارند همکاری و وحدت نیروهایی که از بینشهای گوناگون حول پلاتفرم «جمهوریخواهی» متحد شده اند، پدیده ای تاریخی و بی سابقه در جامعه ماست. این ادعا هم درست نیست. حداقل در عهد معاصر زرادخانه ایدئولوژیک حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی از سالهای دهه ۳۰ به بعد وظیفه ای جز تبلیغ و تشویق ایجاد جبهه های فرا طبقاتی «علیه دیکتاتوری»، «علیه امپریالیسم» ... به منظور معامله در بالا را در سطح بین المللی برای متحدان خود قائل نبود، طرح جبهه واحد ضد دیکتاتوری در سالهای پایانی سلطنت پهلوی (که برخی از مدافعان آن، چون آقای نگه دار، امروز در زمره رهبران «اتحاد جمهوریخواهان ایران» هستند) آزمون خود را در شکستی فجع ناشی از عواقب اجتناب ناپذیر تقویت ارتجاعی ترین جناحهای جمهوری اسلامی، پشت سر گذشته است. تکرار این تراژدی، هر چه هست، نو آوری نیست.

چه نوع اتحادهای سیاسی، چه نوع همکاریایی

دخالت جدی در صحنه سیاسی ایران جز در اتحاد نیروهای ضد سرمایه در مبارزه برای برابری ای که زمینه ساز دموکراسی اشتراکی باشد، میسر نیست. این اتحاد نمیتواند از نوع اتحادهای موقت باشد و نمیتواند بر اساس برنامه یا دید یک حزب یا جریان خاص شکل گیرد، اما شرایط جهانی، تقویت رادیکالیسم این اتحاد را میطلبد.

ما با چنین چشم اندازی نه نسخه مینونیسیم، نه خود را نخبگان جایگزین رژیم بعدی میدانیم، نه قصد حکومت و دولتمندی داریم. در مقابله با انحرافات اساسی چپ در قرن بیست مجبوریم در گفتار و در عمل فاصله خود با آن گذشته پر اشتباه را نشان دهیم از اینروست که کارمان علاوه بر نفی آلترناتیو سرمایه رد سوسیالیسم از بالا، سوسیالیسم تک حزبی و بورکراتیک، رد یکی دانستن سرمایه دولتی با سوسیالیسم است. تاکید ما بر خود مدیریت ارگانهای تولیدکنندگان، آزادیهای بی قید و شرط سیاسی، دموکراسی در همه سطوح سیاسی، اقتصادی، اجتماعی است. اینکه این ارگانها در هر مرحله از مبارزه با جمهوری اسلامی یا دولت سرمایه داری آتی چه شیوه ای برای سرنگونی انتخاب کنند بر عهده آنان است اما در عین حال بعید است نظم موجود یا آلترناتیو بعدی سرمایه در ایران یا سرمایه جهانی و کارگزاران بشمارش در منطقه، قدرت را به این سادگی رها کند در چنین شرایطی این قدرت حاکم است که پای خشونت خواهد رفت و حق مسلم نیروهای مدافع آزادی و برابری است که مقاومت کنند.

به نظر من آنچه تعریف کردم زمینه ساز دموکراسی اشتراکی است که بسیاری امروز در داخل ایران از آن صحبت میکنند اما شکی نیست که این کافی نیست علاوه بر نکات فوق چپ ایران موظف است در همه سطوح مبارزات آزادیخواهانه شرکتی دخالتگر داشته باشد و در ارتقای این مبارزات در افشای کاستیهای آلترناتیوهای سرمایه» فعالانه دخالت کند. اینجا است که باز عدم برخورد با اشتباهات گذشته چپ را با برخی انحرافها روبرو کرده است. بخشی از چپ سابق بالکل مبارزه برای سوسیالیسم را کنار گذاشته و به قول خودش نشانی از بلوغش این است که در این مرحله «فقط از دموکراسی» دفاع میکند و با تاکید بر ضعفهای «طبقه کارگر»، منتظر دوره دموکراسی بورژوازی است تا طبقه به «رشد کافی» برسد. طیف گسترده ای از نیروهایی که سابق مدافع انقلاب دو مرحله ای بودن در این جمع قرار دارند. به عبارت دیگر کسانی که امروز مدافع «دموکراسی سرمایه» هستند همین و بس.

بخش دیگری از نیروهای چپ اصولا به مبارزات آزادیخواهانه اعتقادی ندارند، از دید این جمع یا باید مبارزات صد درصد کارگری (آنهم در کارخانه باشد) یا دفاع از آن وقت تلف کردن است. از دید این جمع فقط میشود از زندانیان کمونیست و انقلابی دفاع کرد و مثلا دفاع از روزنامه نگاران یا دانشجویان خصوصا در همکاری با نیروهای غیر کمونیست گناه است و چپ را آلوده میسازد. این جمع به طور کلی به دموکراسی اعتقادی ندارد و اینجا و آنجا هم اگر به اجبار از آن یاد میکند، برای انجام وظیفه و همراست شدن با جماعت است.

بخش سوم کسانی هستند که خوشبختانه در سالهای اخیر در چپ ایران نیروی عمده ای به شمار میروند و به مبارزه برای دموکراسی و سوسیالیسم اعتقاد دارند و تعدم و تاخیری برای مبارزه برای سوسیالیسم و دموکراسی قایل نیستند. کسانی که مبارزه برای سوسیالیسم را به فردایی ناروشن موکول نکرده اند. طبیعی است برای چنین جمعی همکاری با دیگر نیروهای مدافع دموکراسی (هر قدر هم که نوع دموکراسی خواهی آنها موقتی تا غیر عملی باشد) در مراحل صورت میگیرد و تا کنون هم پیش آمده است اما در پیشبرد چنین همکاریایی باید به دو نکته تاکید کرد. ۱. همکاری پیرامون دموکراسی به خاطر

معضلاتی که در بالا به آنها اشاره کردم در بهترین حالت میتواند همکاری موقت، کوتاه مدت و حول مسئله ویژه و خواستی مشخص (مثلا آزادی کلیه زندانیان سیاسی، لغو شکنجه...) باشد چرا که اگر چه چپ با همه نیروهای مدافع دموکراسی در مخالفت با جمهوری اسلامی و استبداد امروزی همسویی دارد در تعیین آلترناتیو پس از آن اختلاف واضح و روشن است و هرکوششی برای ایجاد اتحاد های دائم با نیروهایی که به هر دلیل مبارزه برای سوسیالیسم را امروز در دستورکار خود قرار نمیدهند برای چپ خودکشی سیاسی، رفتن زیر پرچم سرمایه و تکرار اشتباهات گذشته است. پس اتحادهای مقطعی در مخالفت با سیاستها و عملکرد جمهوری اسلامی میسر است و در عمل پیش آمده و پیش خواهد آمد اما فراتر از این هر نوع اتحاد سیاسی با «جمهوریخواهان» مدعیان دفاع از «آزادی» گامی به عقب به شمار میرود چرا که به نظر من برای دستیابی به دموکراسی در دوره بربریت سرمایه، در دوره جنگهای «امپراطوری» ما تنها یک راه داریم آنهم مبارزه برای سوسیالیسم است. اینکه در راه این مبارزه چه اتحاد عملهای موقتی را برای گسترش همه جانبه دموکراسی دردستور کار خود قرار دهیم بستگی به شرایط مبارزات داخل ایران، اوضاع منطقه و سیاستهای قدرتهای بزرگ دارد.

تنها متحد جهانی ما در این مبارزه جنبش جهانی ضد سرمایه است ولی دشمنان بیشمارند و اگرچه درراس آنها دو نیروی بنیادگرای مذهبی یکی در جمهوری اسلامی و دیگری در کاخ سفید هستند، اما نباید خطر توهم آفرینی های مدعیان دموکراسی در اتحادهای رنگارنگ جمهوریخواه را نیز فراموش کرد. هر چه باشد یورش به کردستان، حمله نظامی به خلق عرب، یورش به کارخانه ها و صنایعی که کارگران در آن قصد کنترل تولید را داشتند زیر سایه دولت «ملی مذهبی» بازرگان صورت گرفت و جدا از نیت جمهوریخواهن لائیک و غیر لائیک ما، چپ واقع بین باید اتفاقا در دفاع از دموکراسی، بن بست راه حل های میانه را هزار بار تکرار کند و بر اهمیت تغییر نظام اقتصادی به مثابه پیش شرط دستیابی به دموکراسی تاکید کند.

سپتامبر ۲۰۰۳

زیرنویسها

۱. حسین باقر زاده: «آیا تاکید بر اصل جمهوری در مرحله فعلی مبارزه ضروری است؟» ۲۴ دی ۱۳۸۱، یا «امروز جمهوریخواهان باید پرچمدار جبهه آزادی و دموکراسی باشند و بدون لزوم بر قید جمهوری همه ایرانیان را به آن دعوت کنند» (بهمن ۱۳۸۱)
۲. مصاحبه با برگزار کنندگان سمینار پاریس. رادیو برابری تیر ۱۳۸۲
۳. اینکه «استقلال» در این مرحله از دخالت سرمایه جهانی در امور اقتصادی سیاسی همه کشورهای جهان چه مفهومی دارد، بحث طولانی است که از حدود بح این نوشته جداست و در جای دیگری باید به آن پرداخت.
۴. مناظره اتحاد چپ کارگری با اتحاد جمهوریخواهان ایران در کانون دوستداران فرهنگ ایران. واشنگتن ۱۴ ژوئیه ۲۰۰۳
۵. سخنرانی چامسکی در دانشگاه «کیب تاون» ۱۹۹۷، «دموکراسی بازار و نظم نئولیبرالی»
۶. مهرداد مشایخی. گفتگو با رادیو آوای آشنا ۵ سپتامبر ۲۰۰۳